

## حق با سعدی است اما...

اشکالاتی که به نظر اینجانب می‌رسد، اشاره بنمایم و نیز چون آقای مهدی نیک‌منش با جوابیه‌ی خویش، حق را به سعدی داده‌اند ولی در مواردی برداشت درستی از مطلب نداشته‌اند به این موارد نیز اشاره می‌کنم:

۱- دکتر قیصری به صورت نامناسبی با آثار سعدی برخورد نموده‌اند. بدین گونه که از **گلستان**، **بوستان**، **غزلیات** و **قصاید** سعدی، ابیات و مواردی را دست چین کرده و ایرادات خود را ابراز نموده‌اند، که با توجه به حجم هر کدام از این آثار و نیز تفاوت عمده صوری و ماهوی آنها با یکدیگر، مناسب نیست که در یک مقاله و از یک زاویه دید مورد بررسی قرار گیرند.

۲- عمده ایرادهای دکتر قیصری به تشبیهات به کار رفته در آثار سعدی است (۱۹ مورد از ۲۵ مورد). مثلاً گفته‌اند که تشبیه قربت به تیه، معرفت خداوند به گنج قارون، ردیف دندانها به دیوار، عشق به روباه، سیه‌نامه به ماه‌نو، پهلوان به گنجشک، بار غم هجران به بار چارپایان و... تشبیهات مناسبی نیست.

**پاسخ:**

اولاً؛ یکی از مهم‌ترین اهداف تشبیه این است که نویسنده و گوینده بلیغ بتواند معانی و مفاهیم بزرگ را در الفاظ و لباس تشبیه

بسیار گفته شده که نقد نقد در کشور ما بسیار جوان است و پاسخ به نقد بسیار رایج و طبیعی می‌نماید که پاسخ به نقد بسی آسان‌تر از نقد باشد. زیان پاسخگویی به صورت نوشتاری این است که هر بار نکته‌ای گفته می‌شود که در یک بحث گفت‌وگویی می‌توان با چند جمله به آن پاسخ داد. ولی اگر این پاسخگویی به صورت نوشته درآید، یک حالت «من، تو، من» خواهد داشت و وقت عزیز خوانندگان را بیش از منفعت آن خواهد گرفت. بنده نیز با اطلاع بر این امر، بر آن نبودم که پاسخگویی یک مقاله و بازتاب آن باشم، ولی چون احساس می‌شود که حق سعدی بزرگ به درستی ادا نشده، بر آن شدم چند نکته درباره مقاله دکتر ابراهیم قیصری با عنوان «هر جا گل هست، خار هم هست»<sup>۱</sup> چاپ شده در شماره ۶۵ و ۶۶ کتاب ماه ادبیات و فلسفه و نیز بازتاب آن با عنوان «حق با سعدی است»<sup>۲</sup> از آقای مهدی نیک‌منش که در شماره ۶۹ چاپ شده است بپردازم.

دکتر قیصری که از اساتید بزرگ ادبیات هستند و در حوزه تدریس ادبیات، مقام بالایی دارند، مقاله‌ای ارائه دادند که به سعدی و نواقص و اشکالاتی که در آثار این بزرگمرد برخورد نموده‌اند پرداخته‌اند. طبیعی است که اینجانب به دلیل تکرار ذکر محاسن در دو مقاله به محاسن مقاله ایشان نپردازم و تنها به



رافزون کرده است.

ثانیاً: ایشان در مقدمه مقاله گفته‌اند که: «باید پذیرفت به جز کلام حق تعالی و سخنان پیامبران و اولیاء هیچ گفته‌ای بی عیب و نقص نیست».<sup>۵</sup>

سؤال اینجاست که آیا در کلام حضرت امیرالمؤمنین (ع) که ولی خاص خداوند است این گونه تشبیهات به کار برده نشده است:

(منها ذکر فی الحج) و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبلهً للانام یردونه وروود الانعام و یألھون الیه ولوه الحمام.<sup>۶</sup> که حج گزاران به چهارپایان و کبوتران تشبیه شده‌اند.

فقال هیھات یا ابن عباس تلک شقشقة ہدرت ثم قرت.<sup>۷</sup> سخنان گهربار حضرت به کف دهان شتر تشبیه شده است. واللہ لابن اُبی طالب آنسُ بالموت من الطفلِ بئدی أمہ.<sup>۸</sup> وجود مبارک مولا به طفل تشبیه شده است.

این مطلب نشان می‌دهد که در هر دوره و عصری، ابزار کار نویسندگان و گوینده متناسب با آن دوره است و تغییر مدنیتهای، عبارات و تعبیرات خاص خود را می‌طلبند و سعدی نیز از ابزار استفاده نموده که در زمان خویش شناخته شده است.

ثالثاً: در بعضی از تشبیهات به کار رفته در آثار سعدی که مورد

چنان محسوس بنماید که خاص و عام آن را درک نمایند. هنر سعدی و کیمیاگری و راز ماندگاری او که کمتر نویسنده یا گوینده‌ای توانسته است به این مقام برسد این است که آنگاه که به صورت می‌پردازد از معنی غافل نمی‌شود و پرداختن به معنی او را از پرداختن به صورت باز نمی‌دارد. پس اگر سعدی معانی مهم را در تشبیهات ساده، محسوس و همه فهم به کار می‌برد، عیبی بر او نیست.

نکته دیگر اینکه آیا تشبیه قد معشوق به سرو، سروی که نه چشم دارد، نه عقل و نه هوش، تشبیهی نامناسب است و آخر اینکه، آیا در تشبیه نمودن، تنها وجه مورد نظر تشبیه مدنظر است یا تمامی ابعاد، «مشبه» و «مشبه به» باید به یکدیگر شباهت داشته باشند؟ اگر سعدی عشق را به روباه تشبیه می‌کند، تنها فریبندگی و مکاری عشق مورد نظر است یا هیئت کلی عشق؟ شاعران دیگر نیز، صفات مکاری و فریبندگی را به عشق و معشوق داده‌اند:

اگر او به وعده گوید که دمی دگر بیایم

همه وعده مکر باشد بفریید او شمارا<sup>۳</sup>

دلَم رَمیدہ لولی وشی است شورانگیز

دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز<sup>۴</sup>

اما هنر سعدی در اینجا این است که روباه مکار همه فهم را با عشق متناسب کرده، تا علاوه بر خواص، عوام نیز آن را درک نمایند و نیز تقابل روباه با شیر و تناسب این دو با سنگ، زیبایی آن

ایراد دکتر قیصری قرار گرفته، اوج هنرمندی سعدی نهفته است. برای مثال:

گر آید گنجهکاری اندر پناه

چو باری بگفتند و نشنید پند  
نه شرطست کشتن به اول گناه

و گر پند و بندش نیاید به کار  
دگر گوش مالش به زندان و بند

چو خشم آیدت بر گناه کسی  
درختی خبیث است بینش بر آرز

که سهل است لعل بدخشان شکست  
تأمل کنش در عقوبت بسی

شکسته نشاید دگر باره بست<sup>۹</sup>  
ایراد دکتر قیصری بر این است که چرا گناهکار به لعل ارزشمند تشبیه شده است. از عمده ترین ویژگیهای سخن سعدی، ساختار حکایات اوست. بدین گونه که حکایاتی را بیان می کند، آنگاه در یک یا دو بیت به صورت اسلوب معادله، شاهدهی را برای اثبات حرف خویش می آورد. در حکایت مذکور نیز، ابیات ۱ و ۲ و ۳ اصل حکایت و ابیات ۴ و ۵، معادل سازی توأم با پند و اندرز سعدی است. و گرنه هیچ شباهتی بین لعل و گنجهکار وجود ندارد و سعدی نیز چنین تشبیهی را برقرار ننموده است. بلکه نفس عمل یعنی عجله کردن یا نکردن در عقوبت و دقت و باریکی در تصمیم گیری و عمل، که می تواند یکی از شیوه های رفتاری متعالی انسان باشد به لعل همانند شده است.

۲. به جز موارد تشبیه، ایراد دیگر ایشان به این بیت است:  
... شنیدم که نشنید و خونش بریخت

ز فرمان داور که داند گریخت  
و نتیجه گیری بدین گونه که: سعدی معتقد است که کشتن آن نیکمرد بی گناه به دست حجاج فرمان خداوند است، در نتیجه حجاج در این مورد بی گناه است. معلوم نیست که دکتر قیصری به زبان سعدی ایراد دارند یا به بینش سعدی؟ در مورد زبان که ایشان اشاره ننموده اند. اما در مورد بینش او، اگر این ایراد به سعدی وارد است باید به فردوسی، بیهقی، حافظ و... هم ایراد گرفت.

در داستان رستم و سهراب و در مورد مرگ سهراب  
می خوانیم:

نیشته به سر بردگر گونه بود

ز فرمان نه کاهنده خواهد فرود<sup>۱۰</sup>  
و یاد داستان رستم و اسفندیار می بینیم:

چنین داد پاسخ ستاره شمر

که بر چرخ گردان نیاید گذر  
از این بر شده تیز چنگ ازدها

به مردی و دانش که آمد رها  
بباشد همه بودنی بی گمان

نخسته ست از او مرد دانا زمان<sup>۱۱</sup>  
با این شواهد مشخص است که هیچ کس را از تقدیر الهی به ویژه در مورد مرگ که راز عظمت خداوندی در آن نهفته است، گریزی نیست و این بیت قبل از آنکه به حجاج برگردد به مرد

صوفی برمی گردد، زیرا نمی تواند از فرمان داور بگریزد و شفاخواهی دیگران موجب تقدم و تأخر مرگ او نخواهد شد.

۳. دکتر قیصری این بیت را از بوستان آورده اند:  
نگه کرد رنجیده در من فقیه

نگه کردن عاقل اندر سفیه  
و ایراد گرفته اند که: «در نشانیهایی که گوینده داستان از این دوست می دهد، هیچ جا به دانش و فقاقت آن دولتمند اشاره ندارد. ظاهراً آوردن صفت «فقیه» هر چند در معنی لغوی باشد با صفات قبلی که یاد شده متناسب نیست و فقط ضرورت قافیه، شاعر را به ذکر این صفت وادار کرده است.»<sup>۱۲</sup> پاسخ آقای مهدی نیک منش چنین است: «... به نظر من، فقیه «صفتی» است برای «من» (سعدی)، نه برای دوست سعدی... فقیه، در اینجا در معنای متضاد آن (استعاره تهکمیه) به کار رفته است:

رنجیده به من فقیه نگریست؛ و چه فقیهی! فقیهی که با این سؤال، سفاهت خود را اثبات کرده بود.»<sup>۱۳</sup>

اولاً: سعدی در مجموعه آثار خویش، در چند بیت به ضرورت قافیه، مجبور به نامناسب گویی شده است؟

ثانیاً: «فقیه» از نظر سعدی کیست؟ «عالم بی عمل» یا «عالم عامل». به دو مورد از دیدگاه سعدی نسبت به «فقیه» پرداخته می شود:

الف:

در خاک بیلقان برسیدم به عابدی

گفتم مرا به تربیت از جهل پاک کن  
گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه

یا هر چه خوانده ای همه در زیر خاک کن<sup>۱۴</sup>  
ب:

فقیهی پدر را گفت: هیچ از این سخنان رنگین دلاویز متکلمان در  
من اثر نمی کند، به حکم آنکه نمی بینم مرایشان رافعلی موافق گفتار.  
ترک دنیا به مردم آموزند

خویشتن سیم و غلّه اندوزند  
عالمی را که گفت باشد و بس

هر چه گوید نگیرد اندر کس  
عالم آنکس بود که بدن کند

نه بگوید به خلق و خود نکند<sup>۱۵</sup>  
با این شواهد دوست سعدی کسی است که در عین دولتمندی از رنج و اندوه تهیدستی مردم چنان لاغر شده، که تنها بر استخوانش پوستی مانده است، از سعدی به خاطر سؤال بی جایش که: چون تو وضعیت مالی خوبی داری چرا اینگونه زار و نزار شده ای، متعجب می شود و بر او می گردد. مردی داناست که می گوید: اگر انسان خود بر ساحل نشسته، به خاطر دوستان دریانشینش نمی تواند در آسایش باشد و نیز من از بینوایی چهره ام زرد نشده است، بلکه غم و اندوه تهیدستان چهره ام راز کرده است و...  
ثالثاً: سعدی با آگاهی از این مسئله، در گلستان و در حکایت: «جدال سعدی با مدعی» بیتی نامعقول که خود در اینجا به دوستش می گوید:

«گر از نیستی دیگری شد هلاک

ترا هست، بط راز طوفان چه باک»

با تغییر ضمیر «تو» به «من»، در دهان قاضی می گذارد، تا توانگران بی درد را معرفی کند:

«پس [قاضی] آرو می عتاب از من به جانب درویش آورد و گفت: ای که گفتی توانگران مشتغلند و ساهی و مست و ملاحی. نَعْم طایفه ای هستند بر این صفت که بیان کردی: قاصر همت، کافر نعمت که ببرند و بنهند و نخورند و ندهند و اگر به مثل باران نیارد یا طوفان جهان بردارد، به اعتماد مکتت خویش از محنت درویش نپرسند و از خدای عز و جل ترسند و گویند: گراز نیستی دیگری شده هلاک

مراهست، بط راز طوفان چه باک»<sup>۱۶</sup>  
اما در اینجا دوست سعدی، توانگری نادان و بی درد نیست. هنر سعدی در اینجا این است که به زیبایی، صفت واقعی «فقاقت» را به دوست دانای به ظاهر «نافیه» خود می دهد و صفت «سفیه» را به خویشتن «فقیه»، تا به همه بگوید که «فقاقت» تنها در علم نیست و «سفاهت» نیز در بی علمی. بلکه آنکه «درد» را می شناسد فقیه است، هر چند درس ناخوانده باشد و آنکه «بی درد» است «سفیه» هر چند که عالم و دانا باشد.

۴. در بیتی دیگر:  
کمر بند و دستش تهی بود و پاک

که زر بر فشاندی به رویش چو خاک  
دکتر قیصری ایراد گرفته اند که: «اینکه «زر» از نظر صاحب دلان در بی ارزشی به «خاک» تشبیه کردن تعبیری است موجه، حرفی نیست. ولی بی آنکه فاصله و میانجی دیگر در صحنه داستان در کار باشد. همان زر خاک مثال را به روی کسی بر فشاندند، تصویر زر تشبیه محو می شود و خاک، نمایان تر بر سر و روی سائل می نشیند. بنابراین، جانب معنی سالم است ولی طرف تشبیه سقیم می نماید.»<sup>۱۷</sup>

و آقای مهدی نیک منیش جواب داده اند: «چو خاک»، می تواند مربوط به بیت بعد باشد:

کمر بند و دستش تهی بود و پاک / که زر بر فشاندی به رویش،  
چو خاک / برون تاخت خواهند خیره روی / نکوهیدن آغاز  
کردش به کوی. یعنی: خواهند خیره روی، چون خاک از مجلس [برون تاخت و... تعبیر دیگری که می توان از این بیت ارائه کرد آن است که «زر بر فشاندن» شبه باشد، «چو» ادات تشبیه، «خاک [بر فشاندن]» شبه به، و وجه شبه محذوف. که می تواند گره بیت را باز کند. بیرون راندن خواهند. رسم «خاک» از پس کسی انداختن» آرزوی برنگشتن کسی بوده که مانع را نمی خواسته اند... سعدی در بیت مورد نظر می خواسته است صاحب دل زری نداشت تا همچون خاک بر روی بيفشانند. پس شود آن شوخ، گرانی ببرد. به بیان دیگر زر بر روی

افشاندن، همان کاری را می کند که خاک از پس وی ریختن.»<sup>۱۸</sup>  
همان گونه که گفته اند قصد سعدی تشبیه نمودن زر و خاک از نظر ارزشمندی نیست، بلکه او می خواهد بی ارزشی زر را در کنار کردن و از یک گرانجان رها شدن را از نظر صاحب دل برساند. همین است که اگر دست صاحب دل خالی نبود، همان گونه بر او زر می پاشید که بر روی کسی خاک پاشند و به قول خود او در گلستان:

چو در چشم شاهد نباید زرت  
زر و خاک یکسان نماید برت<sup>۱۹</sup>  
پس توجیهاات و تعبیرات آقای نیک منیش، درست به نظر نمی رسد.

۵. ایراد دیگر دکتر قیصری به وجه تاریخی و مشخص نبودن گور، بهرام گور در این بیت است:  
نیشست بر گور بهرام گور

که دست کرم به ز بازوی زور  
سعدی حکایت پرداز است و آنچه در حکایت مهم می نماید پیام آن است. استفاده از تعبیر و واژه های متناسب با موضوع نیز شیوه همه بزرگان ادب است. در این بیت سعدی بیشتر هم نشینی دو کلمه «گور» را مدنظر داشته تا تحقق تاریخی آن، همان گونه که شعرای دیگر نیز از گور بهرام سخن به میان آورده اند:

بهرام که گور می گرفتی همه عمر  
دیدی که چگونه گور بهرام گرفت<sup>۲۰</sup>  
گر به فلک بر شود از زر و زور  
گور بود بهره بهرام گور<sup>۲۱</sup>

#### پانوشتها:

۱. کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۵ و ۶۶، صص ۸۸-۹۵.
۲. همان، شماره ۶۹، صص ۱۳۰-۱۳۷.
۳. کلیات شمس تبریزی، مولوی.
۴. دیوان غزلیات حافظ.
۵. کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۵ و ۶۶، صص ۸۸-۹۵.
۶. نهج البلاغه، شرح الشیخ محمد عبده، ص: ۳۰.
۷. همان: ۴۲.
۸. همان: ۴۶.
۹. بوستان سعدی، به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ص: ۳۶.
۱۰. شاهنامه فردوسی، بر اساس چاپ مسکو، زیر نظری. ا. برتلس، انتشارات ققنوس، ص: ۳۲۴.
۱۱. همان: ۱۱۵۲.
۱۲. کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۵ و ۶۶، صص ۸۸-۹۵.
۱۳. همان، شماره ۶۹، صص: ۱۳۰-۱۳۷.
۱۴. گلستان سعدی، با مقدمه عباس اقبال، انتشارات اقبال، ص: ۱۹۱.
۱۵. همان: ۷۷.
۱۶. همان: ۱۸۳.
۱۷. کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۵ و ۶۶، صص: ۸۸-۹۵.
۱۸. همان، شماره ۶۹، صص: ۱۳۰-۱۳۷.
۱۹. گلستان سعدی، ص: ۱۲۵.
۲۰. لغت نامه دهخدا، ذیل مدخل «گور»، بیت از خیام.
۲۱. همان، بیت از نظامی.

